

اشاره: مطلب پیش رو، گفتگوی نشریه‌ی فرهنگ پویا با حجت‌الاسلام و المسلمین دکتر مهدی ابوطالبی، عضو هیئت علمی گروه تاریخ معاصر موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی است که تقدیم حضورتان می‌شود.

نقش نهضت مشروطه در ساختارسازی سیاسی جریان اسلام ناب

و بعد از مشروطه تقسیم کرد و حتی بعد از مشروطه را نیز به دو بخش قبل از انقلاب و بعد از انقلاب تقسیم کرد. از آن جایی که تخصص حضرت عالی در خصوص مشروطه و انقلاب اسلامی است به عنوان اولین سؤال بفرمایید نهضت شیعی اسلام ناب در دوران مشروطه که به نظر می‌رسد به سمت ساختارسازی از مراحل تمدن می‌رفت چقدر توانست یک تفکر ساختارساز را ایجاد کند و این مرحله را چگونه طی کرد؟ - شاید از یک زاویه بشود جریان اسلام ناب را، که یک جریان تمدن‌ساز است، به دو قسمت تقسیم کرد؛ یک قسمت

فرهنگ پویا: موضوع شماره‌ی آینده‌ی نشریه‌ی فرهنگ پویا بیانیه‌ی گام دوم است. در ابتدا باید معنی گام اول، دوم، محدوده، اقدامات و... را خوب بشناسیم. این مطالب بدان معناست که انقلاب اسلامی یک حرکت تمدن‌ساز است و در این راستا مرحله‌ی را طی کرده است. از این مراحل طی شده، به گام اول تعبیر می‌شود، گام اول خود نیز قابل تقسیم به مرحله‌ی است که براساس معیارهای متعدد می‌توان مراحل مختلفی را برای آن تصور کرد. از جهت نفوذ جریان لیبرال مصطلح در این حرکت، می‌توان گام اول را به قبل از مشروطه

شبکه‌ی اجتماعی با محوریت علما بدانیم؟ نفوذ علما در این شبکه‌ی اجتماعی چگونه ایجاد شد؟

- دقیقا همین‌گونه است. در این دوره جریان روحانیت به یک شبکه‌ی اجتماعی تبدیل شده است. در این شبکه اجتماعی رهبرانی هستند که تولید فکر و نظریه می‌کنند، بعد یک عده نخبگان فکری هستند که این نظریه را تبیین می‌کنند. بخش دیگری مثل واعظ هستند که رسانه و منبر دارند و این فکر را در سطح اجتماعی توزیع می‌کنند و مردم هم این چارچوب را پذیرفته‌اند. این‌گونه، این نفوذ اجتماعی و قدرت اجتماعی پیدا شد. این نفوذ یک بار از بالا به پایین و یک بار از پایین به بالا است. این‌که توده‌ی مردم مرجعیت قضایی علما را پذیرفتند، این نفوذ از پایین به بالا، این است. اما این‌که علما دخالت در امور حسبه را برای خود قائل هستند در امور قضایی اعمال ولایت می‌کنند، این نفوذ از بالا به پایین است. در حقیقت ولایت فقیه اعمال می‌شود. در دوره‌ی صفویه کسی که قاضی بود، هر چند عالم بود؛ ولی این منصب، سلسله مراتب حکومتی داشت و از طرف سلطان تعیین می‌شد؛ اما در زمان قاجاریه دیگر این مسند، حکومتی نیست و کاملا نفوذ اجتماعی و قدرت اجتماعی است و مردم این را پذیرفته‌اند. نکته‌ی قابل توجه این‌جا است که هر عالمی نفوذ و جایگاه او بالاتر است اختیارات وی بیشتر است. بعضی از علما صرفا قضاوت می‌کردند، بعضی دیگر صرفا سند حقوقی صادر می‌کردند، بعضی حد می‌زدند، برخی مثل مرحوم شفتی و یا مرحوم لاری جایگاه بالاتری داشتند که حتی حکم اعدام هم صادر می‌کردند؛ یعنی هرچه نفوذ بیشتر داشتند و یا به تعبیر طلبگی مبسوط‌الید بودند، اعمال ولایت بیشتری هم می‌کردند. در همین شرایط داستان نهضت مشروطه پیش می‌آید. حکومت سه کارکرد دارد؛ کارکرد تقنینی که مسئولیت آن به عهده‌ی قوه‌ی مقننه است، کارکرد اجرایی که مسئولیت آن به عهده‌ی قوه‌ی مجریه است و کارکرد حقوقی قضایی که مسئولیت آن به عهده‌ی قوه قضاییه است، در مقطع مشروطه و قبل از آن نهضت، عموم امور حقوقی و قضایی و قوه قضاییه در اختیار روحانیت است. امور اجرایی کشورداری، دیوانی و ادارات و نظامیان در اختیار شاه است. قوه‌ی مقننه هم در آن زمان نداریم. فقط دو قوه‌ی قضایی و اجرایی وجود دارد که هر کدام براساس اجتهاد خود عمل می‌کنند. منتهی علما براساس دین اجتهاد می‌کنند؛ ولی شاه براساس نظر شخصی خود عمل می‌کند و هر روز طبق سلیقه‌ی شخصی خود، مالیات می‌گیرد و افراد را منصوب می‌کند؛ چون حکومت پادشاهی است، دیگر قوه‌ی مقننه‌ای وجود ندارد. در این شرایط به دلیل آشنایی عده‌ای با قضایی که در غرب اتفاق افتاده و به دلیل ظلم‌هایی که در کشور صورت می‌گرفت، نهضت عدالتخانه با هدف مبارزه با ظلم شروع شد. این‌جا نکته‌ی مهمی وجود دارد که در مهاجرت صغری نیست. اول به مردم بحث عدالتخانه مطرح شد؛ چون قبلا حکومت، مرکزی برای رسیدگی به دعاوی و ظلم‌ها نداشت. یکی از بندهای تأسیس عدالتخانه اجرای احکام اسلامی در مورد همه‌ی اقشار جامعه بدون ملاحظه‌ی احدی است. حتی در مورد درباریان باید حکم اسلام اجرا شود. این ماده خیلی کلی است. نگفته فقط موارد حقوقی و قضایی و... بلکه به‌صورت کلی اجرای احکام اسلامی را گفته است؛ به همین دلیل در مهاجرت کبری اتفاقی خیلی جالب افتاده است. در بیانیه‌ی

از صدر اسلام تا قبل از مشروطه که در این مرحله این جریان یک قدرت اجتماعی کسب کرد. قسمت دوم این جریان زمان مشروطه و بعد از آن است. در این قسمت این جریان به دنبال ایجاد ساختار سیاسی متناسب با خود است.

در دوره‌ی قاجاریه به دلیل پیشنهادی که در دوران صفویه اتفاق افتاد، تشیع گسترش پیدا کرد و به دلیل آن که حکومت مناصبی را به علما داد و همچنین فضایی را که برای آن‌ها ایجاد کرد روز به روز ارتباط علما و مردم محکم‌تر شد. به نظر من، علما به دلیل دعوتی که صفویه از آن‌ها در ساختار قدرت کرده بود و حضوری که داشتند، از نظر سیاسی نفوذ بیشتری در ساختار قدرت پیدا کردند؛ ولی در دوره‌ی قاجار این نفوذ به نفوذ اجتماعی تبدیل شد. چون علمای بزرگ، دیگر در حکومت حضور ندارند و فقط تعدادی از آخوندهای خاص؛ مثل امام جمعه‌ها هستند؛ اما به دلیل حضور روحانیت در میان مردم و پرداختن آن‌ها به امور اجتماعی قدرت اجتماعی فوق‌العاده‌ای پیدا کرده‌اند. در دوران صفویه حکومت، بعضی از مناصب؛ مثل اوقاف، قضاوت، نماز جمعه و... را به علما سپرد. این‌ها امور اجرایی و مذهبی کشور بودند که شاه به فقها و علماء داد. اما در دوره‌ی قاجاریه قضاوت، اجرای حدود، اوقاف و... در اختیار علماست؛ اما با این تفاوت که دیگر شاه آن‌ها را واگذار نمی‌کند، بلکه از باب نفوذ اجتماعی ناشی از نظریه‌ی امامت و ولایت شیعی، علما عهده‌دار این مناصب می‌شوند؛ چون بر اساس آن پیشینه‌ی دوره‌ی صفویه که مردم از باب ساختار حکومت در این امور به علما مراجعه می‌کردند، بعد از صفویه هم نیز خودشان به علما مراجعه می‌کنند، دیگر آن جایگاه سیاسی وجود ندارد و این فضاها از بین رفته است. خصوصا در دوره‌ی افشاریه خود نادرشاه تانندازهای جایگاه علما را تضعیف کرد. هر چند در دوره‌ی زندیه حکومت خواست تاحدی این جایگاه را بازسازی کند؛ ولی دیگر نشد. چون شرایط خیلی فرق کرده بود و علما نزد حکومت نرفتند. اما جایگاه اجتماعی علما جا افتاده بود و مردم عادت کرده بودند و قضاوت را به دست علما می‌دادند. حتی غیرمسلمان‌های اهل کتاب هم برای قضاوت به ایشان مراجعه می‌کردند. این حضور و نفوذ اجتماعی علما اتفاق افتاده بود و امور حقوقی قضایی به معنای رفع اختلافات مردم، مجازات مجرمین و اجرای حدود مرسوم بود. در دوره‌ی قاجاریه این سه کار ۱. رفع اختلافات بین مردم ۲. مجازات مجرمین ۳. صدور اسناد حقوقی، سند ملکی، سند ازدواج، سند طلاق که الان تحت عنوان قوه قضاییه تعریف می‌شود به دست علما بود. ما تا زمان پهلوی، مرکزی به نام ثبت اسناد نداشتیم هر کس می‌خواست برای ازدواج سندی داشته باشد پیش یک عالم می‌رفت و عقد می‌کرد و عالم سندی را با شاهد‌ها، مکتوب و امضا و مهر می‌کردند. این، سند ازدواج این آقا با این خانم می‌شد و بر آن آثار حقوقی مترتب بود. در مورد املاک هم همین‌گونه عمل می‌شود. لذا در تهران یکی از کارهای شیخ‌فضل‌الله و مرحوم سیدین، همین بود. لذا از لحاظ حقوقی این بخش از امور حقوق در داخل حاکمیت، دست علما بود؛ یعنی عالمی که مجتهد بود، اعم از این که حکومت او را قبول داشته باشد یا نداشته باشد، نفوذ اجتماعی داشت. و به تعبیر طلبگی در امور حسبه اعمال ولایت می‌کرد و آن را حق خود می‌دانست.

فرهنگ پویا: آیا می‌توانیم تفاوت قبل و بعد از قاجاریه را وجود یک

که متحصنین مهاجرت کبری برای شاه فرستادند می گویند ما خواهان تشکیل مجلس عدالت یا مجلس معدلت هستیم. حتی در آن بیانیه دلیل آن را این گونه بیان می کنند: چون اغتشاشات جاریه در مملکت؛ ۱. ظلم به مردم ۲. عدم اجرای احکام شرع ۳. ارتکاب منهیات شرعیه و انجام خلاف شرع، وجود دارد، ما می خواهیم یک مجلس عدالت داشته باشیم. سپس توضیح می دهد نمایندگان آن مجلس عدالت باید از میان سه قشر باشند؛ ۱. دانایان به حکم شرع؛ یعنی علما ۲. عقلای ملت از اقبشار و اصناف مختلف؛ مثلاً بزرگ طلافروشان، بزرگ تجار؛ یعنی آدم های عاقل ۳. نمایندگانی از دربار. تعبیری که برای نمایندگان دربار دارند، خیلی زیبا است؛ می گویند «نمایندگانی از دربار که علوی مشرب و محمدی مسلک باشند»؛ یعنی علی بن یقظین زمان خود باشند. کسی که در دربار هست؛ ولی باید؛ مثل علی بن یقظین باشد که انسانی متدین بود و با اذن امام موسی کاظم به دربار هارون رفت. کار مجلس را هم چهار پنج مورد می شمارد؛ ۱. تنظیم وظایف دوایر مختلف مملکت؛ یعنی باید وظیفه و کارکرد ادارات و بخش های مختلف را تنظیم و قانون گذاری کنند. ۲. جلوگیری از ارتکاب منهیات شرعیه در بخش های مختلف؛ هر جا خلاف شرع است باید جلوی آن را بگیرند. ۳. نظارت بر دوایر مختلف حکومتی به میزان احکام شرعی؛ یعنی طبق حکم شرع بر عملکرد بخش های مختلف، نظارت کنند که خلاف شرع عمل نکنند. حتی در مورد سیاست روابط خارج می گوید تنظیم معاملات و مقاولات و مقابلات با خارجه باید براساس احکام شرع باشد؛ یعنی این که در عین حالی که پادشاه در دستگاه حاکمه هست، قراردادهای خارجی؛ مثل تنباکو و رویتنر و... باید این گونه باشد؛ یعنی یک ساختار در حال شدن است؛ ساختاری که یک مجلس وجود دارد که وظایف دوایر مملکت را تعیین و قانون گذاری می کند، نظارت بر رفتارهای حکومتی اعم از معاملات، مقاولات و بر امور مالی، بلدی و... مملکت نظارت دارد. تقریباً این مجلس ناظر بر همه قوه های مجریه هست و حق دارد در ارتش، شهرداری ها، سیاست خارجی، ادارات و بخش های مختلف نظارت کند. این نظارت هم به میزان و براساس حکم شرع است. هنوز این مجلس تشکیل نشده فقط در حد درخواست است. لذا در دست خط اولی که شاه صادر کرد تعبیر «اجازه ی تأسیس مجلس شورای اسلامی را می دهیم» بود. بعد یک عده غرب گراها پیش شاه رفتند و گفتند اگر بنویسی «مجلس شورای اسلامی» فردا همین علما می گویند این جای آن اسلامی نیست، آن جای آن اسلامی نیست! خلاصه شاه را راضی کردند که دست خط را به تعبیر «مجلس شورای ملی» عوض کرد.

فرهنگ پویا: نقش علما در نوشتن بیانیه ی اول چیست؟

این بیانیه را علما می نویسند. در مهاجرت کبری مرحوم شیخ فضل الله و سیدین طباطبایی و بهبهانی به همراه سه هزار نفر از تهران به قم آمدند و در قم تحصن کردند. رهبری مهاجرت کبری با این سه عالم بود. بعد بیانیه متحصنین یا تلگراف متحصنین از طرف این ها برای شاه می رود. به نظر من، واقعا یک نگاه مردم سالاری دینی در این بیانیه وجود دارد. منتهی حکومت سلطنتی را هم می پذیرند و

نمی گویند شاه عوض شود.

فرهنگ پویا: آیا بیانیه بر پایه ی اصول امر به معروف و نهی از

منکر، پذیرش ربوبیت الهی و پذیرش سلسله مراتب ولایت است؟ - بله همین گونه است. حتی آن ها می گویند در این مجلس باید عالم ها حضور داشته باشند! چون یک از بندها نظارت بر قوانین خارجی و... براساس احکام شرع است. به طور کلی وظیفه ی این مجلس اجرای احکام مقدس شرع مطاع خاتم المرسلین است. بنابراین این حقیقت نشان داده می شود که علما باید در مجلس بیایند.

فرهنگ پویا: آیا شیخ فضل الله نوری در نوشتن بیانیه هم نقش

داشت؟

- بله نقش ایشان روشن است؛ لذا وقتی اولین مجلس تشکیل شد به دلیل آن نگاه هایی که سبب تغییر عنوان مجلس به مجلس شورای ملی شد و نفوذ غرب گراها و نوشتن پیش نویس اولیه و قانون اساسی از روی قوانین غربی پس از نوشتن قانون اساسی، علمای تهران اعتراض کردند و گفتند این، آن چه که ما می خواستیم نیست و در آن قواعد خلاف شرع وجود دارد! لذا گفتند علمای تهران بنشینند و خلاف شرع های آن را مشخص کنند؛ از این رو شیخ در نامه ای که به مرحوم سید محمد کاظم یزدی می نویسد، می گوید ما نشستیم و تک تک بندهای این قانون را بررسی کردیم. در این جا هست که شیخ فضل الله به این اصل رسید که اگر این قانون اساسی می خواهد آن اهداف را پیاده کند علاوه بر نمایندگان مجلس باید یک هیئت نظارتی از فقها دوباره بر مصوبات مجلس نظارت کند؛ لذا اصل دوم متمم قانون اساسی را پیشنهاد دادند که تمام قوانین مجلس باید توسط هیئتی از فقها که آن ها را مراجع تقلید تعیین می کنند، نظارت شود. ساختار در قانون اساسی این بود که مراجع؛ مثلاً بیست فقیه را به مجلس معرفی کنند، سپس مجلس از میان این بیست فقیه، پنج نفر را به عنوان هیئت نظار انتخاب کند و هر قانونی که در مجلس تصویب شود، تا به تأیید این هیئت نرسد، رسمیت ندارد.

یکی از فرق هایی که مجلس پیشنهادی علما با مجلس پیشنهادی غرب گراها؛ مثل تقی زاده و... داشت در این بود که در مجلس پیشنهادی علما قرار بود که هر قانونی که وضع می شود- حتی این در آن بیانیه ی اولی نیز بود- ۱. در چارچوب شرع باشد ۲. نظارت فقها را بالای سر آن داشته باشد.

نکته ی دیگر این که کیفیت نمایندگان خیلی مهم است؛ لذا در قانون اساسی آمده بود که نمایندگان باید نمایندگان طبیعی اصناف مختلف جامعه باشند؛ یعنی هر صنفی باید حتما در مجلس نماینده داشته باشد. نماینده ی کشاورزها، نماینده ی بازاری ها و تجار و... باید باشند، نماینده ی علما هم باید باشند. حتی از دربار هم باید نماینده باشد. آن وقت همه ی این ها می نشینند بحث و بررسی می کنند و بعد در چارچوب شرع یک قانون وضع می کنند. حسن این قانون این بود که نمایندگان طبیعی همه ی اصناف وجود داشته؛ یعنی بزرگان و فحول هر صنف حضور پیدا می کرد. نه این که انتخابات برگزار کنند

است که بر روی دین تأکید دارد و در آن علما و نظارت آنان با یک نگاه دینی حضور دارند. در مقابل مجلسی که امثال تقی‌زاده‌ها در نظر داشتند معیار، رأی اکثریت بود.

فرهنگ پویا: مدل نمایندگی در مجلس اسلامی آن زمان با مجلس اسلامی امروز را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

- به نظر من مدل نمایندگی آن زمان از این مدلی که ما امروز در مجلس داریم بهتر بود؛ چون در مجلس ما هر کسی می‌تواند بیاید. ساختار نمایندگان مجلس ما به‌گونه‌ای است که اگر هیچ اقتصاددانی در شهرها کاندید نشود و یا رأی نیاورد، مجلس تشکیل می‌شود با این وضعیت احتمال دارد روزی ما مجلسی بدون اقتصاددان داشته باشیم! برای این وضعیت هیچ سازوکاری نداریم! اما در مجلس آن زمان این‌گونه نبود و برای هر صنف و تخصصی یک نفر متدین که مورد قبول آن صنف باشد، در نظر گرفته بودند. البته حضرت علامه مصباح-حفظه‌الله -در کتاب «حقوق و سیاست» خود مدلی را پیشنهاد می‌دهند که در آن عدول و متدینین هر قشری به عنوان نماینده جمع شوند. این مجلس، مجلس تخصصی می‌شود؛ مثلاً ۱۵ نفر اقتصاددان می‌نشینند و در مورد مصوبات اقتصادی نظر می‌دهند. دیگر در مورد مباحث اقتصادی فقط این افراد نظر می‌دهند دیگر بقیه نظر نمی‌دهند. همین بحث‌های اخیر در باره‌ی شفافیت، مشخص می‌کند نماینده چه کار می‌کند آیا در مورد موضوع مطرح شده در مجلس مطالعه کرده است؟ یا بدون مطالعه رأی می‌دهد؟

هر چند ممکن است مقداری در شورای نگهبان جرح و تعدیل شود، ولی این کافی نیست. بنابر این به نظر بنده مجلس اول زمان مشروطه بهتر بود.

فرهنگ پویا: وقتی حوزه‌ی نجف وارد قضیه مشروطه می‌شود، چه تأثیری در ساختارسازی زمان مشروطه می‌گذارد؟

- در این‌جا بحث مشروعه و مشروطه پیش می‌آید که بحث‌های نظری و اندیشه‌ای است. اساساً این مدل مجلس مشروطه یا مشروعه است. در نهایت مدل مشروطه پذیرفته می‌شود. درحالی‌که اول مجلس عدالت مطرح بود. شاید یک علتی که مشروطه جا می‌افتد این است که بسیاری از علما؛ مثل مرحوم آخوند مشروطه را می‌پذیرند. عده‌ای می‌گفتند قید مشروطه غربی است و اعتراض می‌کردند؛ اما مرحوم آخوند یک تلگراف دارد که می‌گوید مشروطه‌ی هر مملکتی به حسب مذهب آن است. بله مجلس در

و مردم به هر کس خواستند رأی بدهند! بلکه آن آقای که صنف او را قبول دارد، می‌آید و نماینده‌ی آن صنف می‌شد و معمولاً جزو متدینین هم بود.

فرهنگ پویا: این شرایط نمایندگی در کدام پیش‌نویس و اطلاعیه بود؟

- در همان بیانیه‌ی اولیه هم آمده بود که مجلس از علما، درباری‌های متدین و عقلای از اصناف مختلف تشکیل می‌شود. در همان موقع برای این‌که خواسته‌ی علما را در تحصن قم زمین بزنند تحصن سفارت انگلیس شکل گرفت. حتی در این تحصن هم یکی از نامه‌هایی را که متحصنین سفارت برای دربار فرستادند و در آن خواسته‌های خود رایبان کرده بودند، دقیقاً همین تعابیر وجود داشت؛ چون متحصنین در سفارت انگلیس هم عموم مردم بودند و آن‌ها دنبال خواسته‌های غربی نبودند! آن‌ها هم می‌گویند ما مجلسی می‌خواهیم که مجری احکامی باشد که خون سیدالشهدا به‌خاطر آن بر زمین ریخته شد. یا تعابیری از قبیل «افراد علوی مشرب» در آن فراوان وجود دارد. خلاصه در این مطالبات متحصنین در سفارت و متحصنین در قم همین تعابیر وجود داشت. حتی در شعرها و شعارهایی که گروه‌های مختلف متحصن بالای چادرشان نصب کرده بودند، تعبیرهای بسیار زیبایی است. اصلاً در تمام این شعرها یک کلمه از مجلس شورا، رأی مردم، دموکراسی و... وجود نداد. تمام نوشته‌ها حاکی از مفاهیم دینی است و مفاهیم غربی و مادی کم‌رنگ است، تمام دغدغه‌ها دینی است؛ مثلاً در بیت آخر شعر صنف قنادها می‌گوید:

گرچه این طایفه شیرین صفاتند
ولی تلخ کامند به سوز غم دین چون فرهاد

یعنی کام این صنف از غم دین تلخ است. یا؛ مثلاً صنف آهنگرها نوشته‌اند:

ز کس دست کشیدند صنف آهنساز برای
اینکه شود شرع احمدی ممتاز؛

یعنی تمام آن‌ها به‌خاطر دغدغه‌ی دین، کار و کاسبی خود را تعطیل کرده و آن‌جا جمع شدند.

فرهنگ پویا: در واقع این همان قدرت اجتماعی است.

- بله این همان قدرت اجتماعی است که مطالبه‌ی دین دارد و در پی به‌دست آوردن قدرت سیاسی مبتنی بر مبانی دینی است. وقتی این‌ها را کنار هم می‌گذاریم می‌بینیم کاملاً یک مجلس مردم‌سالار

در دوره‌ی صفویه کسی

که قاضی بود، هر چند عالم

بود؛ ولی این منصب، سلسله

مراتب حکومتی داشت و از

طرف سلطان تعیین می‌شد؛

اما در زمان قاجاریه دیگر

این مسند، حکومتی نیست

و کاملاً نفوذ اجتماعی و

قدرت اجتماعی است و

مردم این را پذیرفته‌اند.

غرب بر اساس مذهب غرب مشروطه شد و بعد آزادی‌های کذا و کذا به‌خاطر این که دینشان منع نمی‌کرد، دادند؛ اما ما مشروطه را بر حسب مذهب شیعه‌ی اثنی‌عشری می‌آوریم و اجرا می‌کنیم. برخی از علما گفتند این مشروطه یک قالبی است که می‌توان در آن محتوای شیعه ریخت؛ از این رو قید مشروطه جا افتاد. هرچند غرب‌گراها زرنگی می‌کردند و می‌گفتند آقایان علما همان مشروطه‌ای که ما گفتیم، تأیید کردند! سر این داستان علما رساله‌های متعددی در تأیید یا رد، نوشتند و بحث کردند که آیا این با اسلام می‌سازد یا نمی‌سازد. مجموع این رساله‌ها در دو سه جلد قطور منتشر شده است. بسیاری از این علما؛ مثل مرحوم نایینی، یا مرحوم محلاتی، یا مرحوم آقا نجفی از علمای نجف و به نوعی از شاگردان خاص آخوند هستند. در حوزه‌ی نجف دو گروه هستند یک گروه مراجعی؛ مثل مرحوم آخوند، مرحوم مازندرانی و مرحوم میرزا خلیل تهرانی بودند که به مراجع ثلاث نجف معروف بودند. مراجع نجف آن موقع جایگاه خاصی داشتند. یکی از کارهای مراجع نجف، حمایتی است که از ساختار مجلس کردند و آن حمایت، از اصل نظارت فقها است. آخوند در یک تلگراف ضمن تأیید پیشنهاد شیخ، تأکید می‌کند که علاوه بر نظارت فقها، باید این بند را نیز اضافه کنید؛ که افراد زناذقه و افراد بی‌دین اصلا حق نمایندگی ندارند؛ می‌بینید در این ساختار، یک حمایت مرجعیتی وجود دارد. البته بعدا بین علمای نجف و شیخ فضل‌الله اختلاف افتاده بود. خود شیخ فضل‌الله می‌گوید من این مجلس را قبول ندارم؛ چون این مجلس خلاف شرع انجام می‌دهد. بر این اساس برخی استفتائی از نجف می‌کنند که آیا مجلس تهران مورد قبول علمای نجف است؟ شیخ فضل‌الله جواب این‌ها را می‌دهد که: «من خودم علمای نجف را با نهضت همراه کردم.» آخوند می‌گفت: «اگر این مجلس را شیخ تأیید کرد، من امضا می‌کنم.» شیخ می‌گوید: «من خودم این‌ها را به پذیرش مجلس شوری اسلامی دعوت کردم.» گروه دیگر علمایی؛ مثل مرحوم نایینی هستند که آن‌ها هم نظریه‌پردازی کردند. این گروه براساس قرآن تحلیل کردند که جایگاه مردم و حق مردم چیست؟ حکومت چه مدلی باید باشد. خود مرحوم نایینی تصریح می‌کند که از ضروریات فقه امامیه امور حسبیه است که برعهده‌ی علماست. از مصادیق امور حسبیه نظم عمومی، حکومت و اداره‌ی امور عامه است. بنابر این ساختار مشروطه هم دارای پشتوانه‌ی مرجعیتی است و هم بعد نظریه‌پردازی دارد. به نظر من هر دو گروه هم افرادی؛ مثل مرحوم نایینی و هم امثال محلاتی با نوشتن رساله‌های خود، خیلی به این ساختار کمک کردند. حوزه‌ی نجف هم از جهت نظری و هم از جهت حمایت مرجعیتی پشتوانه‌ی خوبی برای این ساختار بود. هرچند متأسفانه در طول کار روشنفکرها توانستند تاحدی از پشتیبانی سوءاستفاده‌هایی بکنند.

فرهنگ پویا: آیا می‌شود این را گفت که فعالیت علمای نجف زمینه‌هایی را ایجاد کرد که تفکر ساختارسازی برای تمدن اسلامی در حوزه‌ها شکل‌گیری شود؟ به عبارت دیگر تا قبل از این حوزه‌ها به لحاظ نظری به ساختارسازی نمی‌پرداختند؛ اما از این مرحله وارد

مرحله‌ی ساختارسازی شدند.
- بله قطعاً این‌گونه است. یکی از پشتوانه‌های نظری، همین ساختارسازی است که علمای نجف وارد آن بحث شدند. من می‌خواهم بگویم این اختصاص به نجف ندارد، بلکه علمای اصفهان، علمای تهران و... هم وارد شدند و رساله‌هایی نوشتند؛ مثلاً مرحوم ثقة‌الاسلام تبریزی، در تبریز رساله‌ی لالان را می‌نویسد که رساله‌ی خوبی است؛ ولی نجف چون مرجعیت دارد و حوزه‌ی بزرگ شیعه در آنجاست، آن چه که از نجف می‌آید یک رنگ و بوی دیگر و یک اعتبار دیگری دارد. قطعاً حوزه‌ی نجف با این حرکت، در ساختارسازی کمک قابل توجه‌ای کرد.

فرهنگ پویا: در مسیر حرکت تمدنی که جریان اسلام ناب آن را طی کرد تا به انقلاب اسلامی رسید ما یک مشروعیت اجتماعی داشتیم. البته همان‌گونه که فرمودید ما در این مسیر، حرکت‌هایی معطوف به شکل‌گیری قدرت هم داشتیم که چیزی شبیه قوه‌ی قضاییه شکل گرفته است؛ اما در دوران مشروطه ما شاهد کسب قدرت سیاسی هستیم که گام‌هایی هم برداشته شد؛ اما این اقدامات با شکست مواجه می‌شود. یکی از علل شکست را هم در تاریخ، خیانت جریان روشنفکری بیان می‌کنند. وقتی این جریان با شکست مواجه می‌شود، برخورد حوزویان با حکومت و حکومت با حوزویان بعد از شکست مشروطه چگونه است؟

- در دوران مشروطه و بعد از شکست مشروطه، به‌طور جدی دو جریان قوی سیاسی در کشور وجود دارد. به نظر من این دو جریان، فکری - سیاسی است؛ که یک ایده و پشتوانه‌ی فکری و یک نگاه تمدنی دارند و در سدد ساختارسازی برای رسیدن به یک تمدن هستند. این دو جریان؛ یکی همین جریان اسلام ناب و دیگری جریان غرب‌گرا است که الگوی آن هم همان تمدن غربی است. این دو جریان در مشروطه هردو سلطنت را مورد هجمه قرار می‌دهند و هر کدام برای رسیدن به ساختارهای خود سلطنت را تضعیف می‌کند تا خود گام بعدی را بردارد و قدرت را در دست بگیرد. در مشروطه روشنفکرها می‌برند و به نوعی وارد قدرت می‌شوند؛ چون بعد از شکست مشروطه با اتفاقاتی از قبیل شهادت شیخ فضل‌الله و حتی ترور بهبهانی و... این‌ها عملاً به حذف فیزیکی رهبران مشروطه دست زدند و عملاً قدرت را به دست گرفتند. در واقع رضاخان محصول همین تسلط روشنفکران و غرب‌گرا است و مرحوم شیخ فضل‌الله به این نکته در تاریخ اشاره دارد. ایشان در تحصنی که علیه مجلس غربی کرد، در آن تحصن نسبت به حرف‌های غربی‌ها که در مجلس زده می‌شود، اعتراض کرد و دوباره رفت در عبدالعظیم علیه مشروطه متحصن شد. سیدعبدالله بهبهانی و مرحوم طباطبایی می‌روند و با او صحبت می‌کنند و می‌گویند: «شیخ در تهران اعتراض زیاد است و این باعث کناره‌گیری مردم می‌شود، شما از تحصن دست بردار.» آن‌جا شیخ فضل‌الله روزنامه‌ها را به آن‌ها نشان می‌دهد که چگونه روشنفکران علیه همه‌ی مقدسات می‌نویسند. مرحوم طباطبایی و بهبهانی وقتی بعضی مطالب‌ها را خواندند، گریه کردند. شیخ گفت: «من از این تفکرات غربی ناراحت هستم.» چون شیخ کاملاً با تفکرات آن‌ها آشنا بود.



در مهاجرت کبری اتفاقی

خیلی جالب افتاده است.

در بیانیه‌ای که متحصنین

مهاجرت کبری برای شاه

فرستادند می گویند ما

خواهان تشکیل مجلس

عدالت یا مجلس معدلت

هستیم. حتی در آن بیانیه

دلیل آن را این گونه بیان

می کنند: چون اختشاشات

جاریه در مملکت؛ ۱. ظلم به

مردم ۲. عدم اجرای احکام

شرع ۳. ارتکاب منهیات

شرعیه و انجام خلاف شرع،

وجود دارد، ما می خواهیم

یک مجلس عدالت داشته

باشیم.

بود، روشنفکران در مجله‌های خود می‌گویند تنها راه حل مشکلات مملکت وجود یک مشیت آهنین هست. حتی بعضی‌ها می‌گفتند ما؛ مانند ژاپن و آلمان که با زور، تجدد را در کشورهای خود راه انداختند، به یک پنجه‌ی آهنی و دیکتاتور مصلح، یا استبداد منور و روشنفکرانه‌ی اقتصادی، نیازمند هستیم تا با زور حرف‌های روشنفکری و اصلاحات مد نظرمان را که همان اصلاحات غربی است، در ایران نیز ایجاد کنیم. آن‌ها احساس کرده بودند که در کشور جریانی به نام دین که دارای قدرت اجتماعی است، وجود دارد و دیگر نمی‌توانند اهداف خود را پیاده کنند؛ چون مدلی که علما و جامعه به دنبال آن بودند، مدل تمدن دینی بود و مدلی که آن‌ها می‌خواستند مدل تمدن غربی بود و برای پیاده‌سازی آن چاره‌ای جز کنار زدن دین نداشتند و چون مردم با علما همراه بودند؛ لذا با مقابله‌ی علما و متدینین روبرو می‌شدند. پس بهترین کار این بود که سراغ یک حکومت استبدادی بروند و از طریق زور به هدف خود برسند.

فرهنگ پویا: آیا این تقابل بین تمدن غربی و دینی امروز هم وجود دارد؟

– بله همین الان هم عده‌ای می‌گویند با جمهوری اسلامی نمی‌توان کشور را اداره کرد و از طرفی متدینین و انقلابی‌ها هم که نمی‌گذارند تمدن غرب در کشور اجرا شود؛ لذا باید با همکاری آمریکا آن‌ها را ساقط کنیم و قدرت را به دست بگیریم. در میان جریان روشنفکری برخی نامه می‌نویسند که شما بیایید و ایران را تحریم کنید. حتی برخی روزنامه‌نگارها رسماً

این‌ها به شیخ می‌گویند: «ما الان در وسط نهضت هستیم، شما اجازه بدهید ما تثبیت بشویم، بعد با این نوع تفکرات برخورد می‌کنیم.» شیخ در جواب آن‌ها می‌گوید: «این‌ها هنوز تثبیت نشده، این‌گونه لعن مقدسات را می‌نویسند. اگر قوانین شرع تصویب و تثبیت نشود که دیگر کار بدتر می‌شود! امروز یک ذره از این شاه می‌ترسند.» شیخ در این جا یک پیش‌بینی می‌کند و به بهبهانی می‌گوید: «این‌ها اگر من را بکشند، بعد تو را هم می‌کشند! چون این‌ها دین را نمی‌خواهند الان با من شیخ فضل‌الله؛ چون سفت ایستادم این‌گونه برخورد می‌کنند، و چون تو سفت نایستادی با تو مشکل ندارند فردا با تو هم مشکل دارند!» سپس شیخ می‌گوید: «اگر این‌ها به قدرت برسند روزی خواهد رسید که چادر را از سر زن‌های شما می‌کشند!» ببینید شیخ شهید، بیست و هفت هشت سال قبل از کشف حجاب، آن را می‌گوید.

رقیب علما در جریان مشروطه امثال سیدحسن تقی‌زاده، رضازاده شفق، حتی مصدق، روشنفکرهای آن دوره هستند. این‌ها رسانه و مجله‌هایی از قبیل کاوه، ایرانشهر و... دارند. کاظم‌زاده مجله‌ی ایرانشهر و افشار مجله‌ی آینده را دارند. افشار انجمنی به نام انجمن ایران زمان داشت. این‌ها در آن زمان رسماً با رضاخان ملاقات دارند و رضاخان صریحاً به این‌ها می‌گوید: «شما تئوری بدیدید، من اجرا می‌کنم!» در سال‌های ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۳ که هنوز رضاخان شاه نشده بود و وزیر جنگ یا سپهسالار بود، کشور بعد از مشروطه خیلی دچار هرج و مرج شد و با شروع جنگ جهانی اول نیز مواجه شد و دچار انواع مشکلات اقتصادی، سیاسی و...



اعلام کردند که برای حل مشکلات و تحمیل تمدن غربی به نظام جمهوری اسلامی باید ایران را تحریم کرد.

پس داستان این است که روشنفکران غرب‌گرا می‌خواهند قدرت را به دست بگیرند. آن‌ها در دوره‌ی پهلوی با کمک رضاخان این کار را کردند. مرحوم آقای ابوالحسنی در مقاله‌ای تحت عنوان رژیم پهلوی و مشروطه، پیوندها و گسسته‌ها، پنجاه‌نفر از شخصیت‌های سیاسی دوره‌ی رضاخان؛ مثل تقی‌زاده، علی‌اکبرخان داور و... را نام می‌برد که وزیر، یا مشاور، یا وکیل مجلس بودند. او در آن مقاله می‌گوید این پنجاه‌نفر همان فعالین سیاسی جریان غربی دوره‌ی مشروطه هستند. آن‌ها در مشروطه با کشتن شیخ‌فضل‌الله و بهبهانی و حتی با منزوی کردن مرحوم، آخوند جریان را در دست گرفته و قدرت را تصاحب کردند. سپس در اجرای برنامه‌های خود با مقابله و مقاومت مردم روبرو شدند. در این‌جا بود که به زور و استبداد رضاخانی متوسل شدند. همین سیدحسن تقی‌زاده مشروطه‌چی می‌گوید: «اگر ما بخواهیم پیشرفت کنیم باید از مغز سر تا نوک پا غربی شویم!» رضاخان هم این نظریه را اجرا می‌کند و اول کشف حجاب را در کشور پیاده می‌کند و لباس غربی را بر تن مردم می‌کند، سپس حوزه‌ها را تعطیل می‌کند؛ چون این‌ها مانع غربی شدن هستند. دقیقاً همان پیش‌بینی شیخ‌فضل‌الله که گفته بود: «اگر این‌ها حاکم شوند، چادر را از سر زن من و شما می‌کشند!» این جریان با اسم اصلاحات وارد شد؛ رضاخان تمام کارهای خود را از تعطیلی حوزه تا تعطیلی عزاداری را با ادبیات اصلاح و مبارزه با خرافه انجام داد. او می‌گفت هر کسی حق ندارد لباس روحانیت بپوشد و بالای منبر برود و هر حرفی خواست بزند! افراد باید درس بخوانند! منبری‌ها باید سامان دهی شوند؛ لذا او آمد موسسه‌ی وعظ و خطابه را تأسیس کرد و عده‌ای را به عنوان طلبه جذب می‌کردند. آن‌جا طی دو سال به آن‌ها بحث‌هایی؛ مانند ایران باستان، ستایش از شاه و... و مقداری هم ادبیات عرب درس می‌دادند، سپس فقط این‌ها اجازه‌ی منبر رفتن داشتند. رضاخان عزاداری‌ها را به بهانه‌ی مقابله با خرافات در عزاداری، تعطیل می‌کرد. کاملاً یک رویکرد منافقانه‌ای تحت عنوان اصلاحات را پیش گرفته بود. سیدحسن تقی‌زاده در مقاله‌ای که در سال‌های ۱۳۰۲-۴ در مجله‌ی کار چاپ شده، می‌گوید: «تنها راه خروج از بن‌بست‌ها و مشکلات کشور اصلاحات است و این اصلاحات از طریق جامعه‌ی مدنی، تسامح و تساهل، عقل‌گرایی و خردورزی اتفاق می‌افتد!» ببیند دقیقاً همان کلیدواژه‌های اصلاحات خاتمی است. اگر یک تبارشناسی بکنیم، می‌بینیم این جریان اصلاحات امروز، دقیقاً همان خط را ادامه می‌دهد. به‌ر حال این‌ها به اسم اصلاح خواست خود را بیان می‌کنند؛ ولی همان غربی شدن است؛ اما آن را مردم قبول نمی‌کنند؛ لذا دیکتاتور باید بیاید و با روش استبدادی این کارها را بکند.

فرهنگ پویا: عده‌ای معتقدند پایان لیبرالیسم فاشیسم است! اما اتفاقاتی که پیرامون ما رخ می‌دهد می‌بینیم این گونه نیست بلکه ابتدای لیبرالیسم با فاشیسم است؛ چون میانی لیبرالیسم، فردگرایی است و همه چیز به فرد و منافع فرد منتهی می‌شود و محور، فرد

است؛ لذا روحیه‌ی فاشیستی هم به‌وجود می‌آید. - بله دقیقاً همین‌گونه است. افلاطون هم جمله‌ای شبیه این دارد؛ او می‌گوید: «اگر دموکراسی بیش از حد در جامعه گسترش پیدا کند مردم خود متمایل به استبداد می‌شوند!» در واقع مردم احساس می‌کنند همه چیز از دست رفته و هرج و مرج است. روشنفکرهای غرب‌گرا هم همین را می‌گویند؛ آن‌ها الگوهای غربی را می‌گذاشتند و می‌گفتند خیلی از کشورهای غربی با همین زور کار خود را پیش بردند و ما هم باید همین کار را بکنیم. این همان مدل استبداد روشنفکری است که کشورهای غربی با آن پیش رفتند. لذا وقتی شما مقالات دوره‌ی مشروطه را نگاه می‌کنید؛ مثلاً می‌بینید در باره‌ی حقوق زنان می‌نویسند: «زنان آزاد نیستند یا بحث آزادی حجاب را مطرح می‌کنند!» نکته‌ی جالب این‌جا است که همین افراد وقتی به قدرت رسیدند، دیگر نگفتند حجاب آزاد باشد، بلکه گفتند حجاب ممنوع است و زنان باید بی‌حجاب باشند! امروز هم همین‌گونه است؛ این آقایانی که امروز می‌گویند حجاب را اجبار نکنید، زن باید آزاد باشد و هرکس خواست باحجاب باشد و هرکس نخواست بی‌حجاب باشد، اگر این افراد قدرت را به‌دست بگیرند، دیگر حجاب ممنوع می‌شود! این دستور سابقه‌ی تاریخی دارد. در غرب هم همین اتفاق افتاده است. همین الان کشوری؛ مثل فرانسه رسماً می‌گویند حجاب نباید باشد.

فرهنگ پویا: بفرمایید در این دوره رابطه‌ی علما با حکومت چگونه بود؟

- ما در دوره‌ی پهلوی اول که استبداد منور و دیکتاتور مصلح اتفاق می‌افتد و شدیداً فعالیت‌های دینی، روحانیت و مدارس علمیه تعطیل و لباس روحانیت ممنوع می‌شود، ما با سه مدل برخورد با روحانیت مواجه هستیم. یک مدل درگیری صریح برخی از علما با رضاشاه است. امثال مرحوم آقاملاصفهانی که همان اوایل است سال ۱۳۰۶ در قم قیام می‌کنند و تجمع علمارابه راه می‌اندازد. او علما را از شهرهای مختلف می‌آورد و علیه سیاست‌های رضاخان تحصن راه می‌اندازد. رضاخان زرنگی می‌کند و با وعده‌هایی که می‌دهد تجمع را پراکنده می‌کند؛ اما بعد خود آقانورالله اصفهانی را به شهادت می‌رساند و علمایی که جهت مقابله با کشف حجاب؛ مثل حاج آقا حسین قمی و... را که در مشهد قیام می‌کنند تبعید می‌کند و مردم را در حرم امام رضا علیه السلام به گلوله می‌بندد و می‌کشد. هم‌چنین مرحوم بافقی که در مقابل افراد بدحجابی که وارد حرم حضرت معصومه (س) در قم شدند، می‌ایستاد، او را هم تبعید می‌کنند. یا با مرحوم مدرس خیلی تند برخورد می‌کند و او را تبعید و سپس به شهادت می‌رساند. خلاصه رضاخان با علمایی که صریح با او درگیر شدند، به تندی برخورد و آنان را سرکوب کرد.

مدل دیگر، سیاستی است که علمای عتبات؛ مثل مرحوم آقای نائینی و آسیدابوالحسن اصفهانی دارند. آن‌ها به دو دلیل نسبت به رضاخان، خصوصاً در اوایل حضور او، تاحدی خوش‌بین هستند. دلیل اول این است که رضاخان در اوایل ظواهر مذهبی را رعایت و در جلسات عزاداری شرکت می‌کرد. وقتی مرحوم نائینی و برخی از علما

در این تاریخ است. رضاخان و آشیخ‌الکریم حایری هردو در یک زمان عملاً وارد عرصه می‌شوند. شروع کار رضاخان با کودتای ۱۲۹۹ است و آشیخ‌الکریم حایری با تأسیس حوزه کار خود را آغاز می‌کند.

فرهنگ پویا: آیا این نوع موضع‌گیری آشیخ‌الکریم برای حفظ و تقویت قدرت اجتماعی بود؟

– آشیخ‌الکریم می‌گوید: «در این زمان باید جایگاه اجتماعی حوزه را حفظ و عالم تربیت کنیم و حوزه را توسعه دهیم.» در ظاهر آشیخ‌الکریم حایری با رضاخان خیلی کار ندارد؛ ولی عملاً دارد کار بنیادی می‌کند و ریشه‌ی رضاخان را می‌زند. نتیجه‌ی کار او تربیت امام در حوزه بود. امام هم با آن بدنه‌ی روحانی که پشت سر خود داشتند ریشه‌ی پهلوی را زدند. دقیقاً طلبه‌هایی که در دهه‌ی چهل با امام کار می‌کنند، طلبه‌هایی هستند که در دوره‌ی رضاخان و در حوزه‌ی آشیخ‌الکریم حایری درس خواندند! آشیخ‌الکریم حایری با توجه به ضربه‌ای که جریان مذهبی اسلامی در مشروطه خورد، آمد دوباره آن جریان را احیا کرد. اعدام علما در مشروطه باعث شد که علما با احتیاط وارد سیاست شوند. به نظر من آشیخ‌الکریم حایری حوزه‌ی قم را تأسیس و با تربیت طلاب به ترویج تفکر پرداخت و مرحوم آقای بروجرودی در دوره‌ی زعامت خود این حوزه را تثبیت و گسترش اجتماعی داد. ایشان با راه‌اندازی مجلات مذهبی، خیریه‌ها، سخنرانی‌های مذهبی و انتشارات کتب مذهبی و گسترش آن‌ها از طریق انجمن‌ها و تبلیغات قرآنی در قم، مشهود... حوزه را دوباره اجتماعی کرد. امام هم این قدرت اجتماعی را به قدرت سیاسی تبدیل کرد. مقام معظم رهبری این قدرت سیاسی را دارد وارد حوزه‌ی تمدنی می‌کند.

حضرت آیت‌الله صافی می‌گفتند: «زمانی که ما طلبه بودیم به‌دلیل مقابله با حوزه، طلبه‌ها تحت فشار و سختی‌های اقتصادی، اجتماعی و... به‌راحتی نمی‌توانستند درست درس بخوانند؛ لذا قبل از اذان صبح برای درس و مباحثه به خارج از شهر می‌رفتیم و بعد از مغرب به شهر برمی‌گشتیم. در حوزه مراسم مذهبی و عزاداری‌ها هم همین‌گونه بود. در روضه‌ها، چراغ‌ها را خاموش می‌کردند. الان هم شما می‌بینید حتی در روز هم روضه که می‌گیرند باز چراغ‌ها را خاموش می‌کنند! امروزه که کسی با گریه کردن مشکل ندارد و گریه کردن خجالت ندارد. این عادت از زمان رضاخان به ما رسیده است. در آن موقع روضه‌ها را در تاریکی و شب برگزار می‌کردند و چراغ‌ها را هم

را از عراق اخراج و به ایران تبعید می‌کنند، در منزل مرحوم آشیخ‌الکریم حایری جلسه‌ای بود و مرحوم بافقی، آسیدابوالحسین اصفهانی و مرحوم نائینی در آنجا بودند، رضاخان و احمدشاه قاجار هم در آن جلسه حضور می‌یابند، رضاخان در آنجا می‌گوید هدف من تکریم علما و تشیع است. وقتی هم تاج‌گذاری می‌کند، نیز می‌گوید من دوتا هدف دارم ۱. پیشرفت ایران ۲. اجرای احکام شیعه. حتی در تهران چند فاحشه را اعدام و مشروب‌فروشی‌ها را تعطیل می‌کند. دسته‌ی عزاداری قزاق‌ها را راه می‌اندازد و خودش جلوی دسته‌ی قزاق‌ها حرکت می‌کند، مراسم شب‌های قدر را در پادگان‌ها راه‌اندازی می‌کند. با این ظواهر مذهبی رضاخان نظر علمای عتبات را به خود جلب می‌کند. حتی در قضیه‌ی تخریب قبور بقیع توسط وهابیان که همان اوایل حکومت رضاخان است علمای عتبات به رضاخان نامه می‌نویسند که تو پادشاه حکومت شیعی هستی و باید موضع‌گیری! رضاخان هم همان موقع یک روز عزای عمومی اعلام می‌کند. لذا وقتی دولت عراق که در آن زمان تحت نظر حکومت عثمانی و سنی‌مذهب است، علمای شیعی را از آنجا بیرون می‌کند ایران به عنوان یک کشور شیعی این چنینی، بهترین پناهگاه برای آن‌ها می‌تواند باشد؛ لذا آن‌ها از این جهت یک نگاه خوش‌بینانه به رضاخان دارند. مرحوم نائینی بعد از این که رضاخان تند شد و کارهای دیکتاتوری خود را انجام داد، یک تعبیری دارد به این مضمون که: «رضاخان؛ مثل یک گاو وحشی می‌ماند که نمی‌شود از جلو با او درگیر شد، باید از پشت سر دستی به سرش بکشی و آن را مهارش کنی. والا اگر از جلو بروی، شاخ به شکم شما می‌زند.» او احساس می‌کرد با رضاخان نمی‌شود مستقیم درگیر شد و فایده‌ای ندارد؛ لذا می‌گفت اول باید او را تحویل بگیرد و سرش را کلاه بگذارد سپس او را به کاری وادار کرد. این یک سیاست است، یک سیاست هم سیاست مرحوم آشیخ‌الکریم حایری و برخی دیگر از علما است. متون و شواهد تاریخی زیادی از مرحوم آشیخ‌الکریم حایری، مرحوم آیت‌الله اراکی، مرحوم آیت‌الله بدلا و... وجود دارد، خصوصاً مرحوم آقای حایری، که بنایش این است که با رضاخان مقابله و درگیری پیدا نکند؛ چون آن‌ها تمام تلاششان حفظ حوزه و خط جریانی آن است. دقیقاً زمان کودتای ۱۲۹۹ که زمینه‌ی به قدرت رسیدن رضاخان و ایجاد قدرت او و اجرای برنامه‌ها و روش‌های سکولاریستی روشنفکران در ایران است، هم‌زمان با تأسیس حوزه‌ی علمیه قم باتلاش آشیخ‌الکریم حایری می‌شود؛ یعنی سنگ بنای حرکت سکولار و سنگ بنای حرکت دینی هردو

نمایندگان آن مجلس

عدالت باید از میان سه

قشر باشند؛ ۱. دانایان به

حکم شرع؛ یعنی علما

۲. عقلای ملت از اقشار

و اصناف مختلف؛ مثلاً

بزرگ تلافروشان، بزرگ

تجار؛ یعنی آدم‌های

عاقل ۳. نمایندگان از

دربار. تعبیری که برای

نمایندگان دربار دارند،

خیلی زیبا است؛ می‌گویند

«نمایندگان از دربار که

علوی مشرب و محمدی

مسلك باشند»؛ یعنی علی بن

یقطین زمان خود باشند.



خاموش می‌کردند تا معلوم نباشد. این خاموش کردن چراغ‌ها در روزه‌ها از آن‌جا شروع شد.

فرهنگ پویا: ما در دوره‌ی پهلوی دوم نیز شاهد فشار و کنترل روی حوزه‌ها با ساواک هستیم. باز در آن دوره یک مقدار فضا پیچیده‌تر و کار کردن بسیار سخت‌تر می‌شود. این فضا را برای ما توضیح بدهید. - در زمان محمدرضا تا قبل از کودتای ۳۲ یعنی ده سال اول حکومت پهلوی دوم یک مقدار فضا باز شد. به تعبیر بسیاری، یک شاه مشروطه بود و با مسامحه رفتار می‌کرد؛ لذا فضا برای اروپایی‌ها هم باز شد. اما بعد از سال ۳۲ که ساواک را تأسیس می‌کند، یک شاه مستبد تمام عیار شد. او در قضیه‌ی ۲۸ مرداد؛ چون خودش با کودتای ارتش برمی‌گردد، اولین کاری که می‌کند یکی تأسیس ساواک به عنوان سازمان اطلاعات و امنیت و دیگری تقویت ارتش است. او برای اولین بار برای ارتش یک چهارم بودجه‌ی مملکت را هزینه می‌کند. حتی بعدها به یک سوم هم رسید! این‌ها همه برای سرکوب مخالفین است. آبراهامون می‌گوید: «هزینه‌ای که ایران از لحاظ تکنولوژی برای ارتش می‌کرد، در حد یک ارتش قوی بود.» او آن موقع از آمریکا هواپیمای اف ۱۴ خرید. حتی ما قرارداد زبردربایی هسته‌ای را از زمان شاه داریم.

دقیقا آمریکا امروز آن برنامه‌ها را برای عربستان دارد. او این سلاح‌ها را برای امنیت و استقلال آن‌ها در اختیار عربستان نمی‌گذارد بلکه برای مقابله با جریان‌های بیداری است. خلاصه آمریکا این کشورهای دست‌نشانده را برای سرکوب مخالفان خود تجهیز می‌کند؛ از این‌رو تلاش می‌کند یک حکومت مقتدر را در مقابل مردم قرار دهد؛ لذا می‌گویند ارتش ایران در زمان شاه از جهت تکنولوژی و هزینه‌هایی که می‌کرد، پنجمین ارتش دنیاست! یک ارتش تا دندان مسلح بود. از این جهت می‌بینیم شاه در پانزده خرداد به وسیله‌ی آن ساواک و این ارتش یک زهره چشم می‌گیرد؛ اما امام بعد از قیام ۴۲ تا ۵۷ شوکی را در جامعه ایجاد می‌کند و دوباره مردم را راه می‌اندازد و قدرت سیاسی را به اسلام برمی‌گرداند.

فرهنگ پویا: آیا این سرکوب فقط در قیام امام بود؟ - محمدرضاشاه با متدینین و مذهبی‌ها شدید برخورد می‌کرد؛ لذا در نهضت ملی نفت هرچند با خود مصدق برخورد می‌کند؛ ولی با آیت‌الله کاشانی شدیدتر برخورد می‌کند و کشتار آن‌چنانی راه می‌اندازد. دادگاه‌هایی را تشکیل می‌دهد و به راحتی مخالفین را اعدام می‌کند. او برایش فرقی نداشت که این کیست و چه جریانی است، با مخالفین انواع برخوردهای خشن را داشت. رژیم پهلوی مخالفین خود را اعم از کمونیست‌ها، مارکسیست‌ها، مجاهدین خلق و علما و روحانیت را می‌زند؛ اما قوی‌ترین رقیب رژیم، روحانیت بود. در حقیقت مخالف اصلی رژیم، روحانیت بود. لذا برخورد با روحانیت شدیدتر بود. سرکوب‌های بعد از سال ۳۲ وحشتناک است. اعدام نواب در سال ۳۴ است. دقیقا در این برهه شاهد اعدام‌های گسترده و برخورد شدید با روحانیت هستیم. یک جو خفقان و اختناق خاصی را حاکم کرده بودند. کسی حق نداشت فعالیت سیاسی داشته باشد و یا روی منبر علیه آمریکا و اسرائیل حرفی بزند. تمامی صحبت‌های

منبری‌ها کنترل می‌شد حتی وعاظ حق نداشتند اسم امام خمینی را ببرند. اگر کسی؛ مثلا می‌خواست نظرات فقها را در مورد تسیحات اربعه در نماز بگوید، اگر برای بیان نظر امام، نام ایشان را بالای منبر می‌گفت، با او برخورد می‌کردند و او حبس، تبعید و یا ممنوع‌المنبر می‌شد. داشتن عکس امام جرم بود. بیان نظرات شیعه در حوزه‌ی فلسفه‌ی سیاست و یا چاپ جزوه‌ی ولایت فقیه و انتشار مخفیانه‌ی آن که دیگر جرم سنگین‌تری داشت.

به هر حال نظام پهلوی سرکوب را دوباره شروع کرده بود و نظریه‌ی او کاملا لیبرال است و به مسائل نگاه لیبرالی دارد؛ لذا در فضاهای فرهنگی جشن هنر شیراز و افتضاحات فرهنگی را می‌بینید و در فضای سیاسی کاملا به آمریکا و غرب وابسته است. شاه در مورد طرح انقلاب سفید، علنا به آیت‌الله کمالوند که نماینده‌ی علماست می‌گوید: «انجمن ایالتی ولایتی که شما به آن اعتراض کردید، چون حرف خودم بود، لغو کردم، اما انقلاب سفید طرح آمریکایی‌ها است و من اجازه‌ی لغو آن را ندارم، لذا نمی‌توانم لغو کنم!»

فرهنگ پویا: با وجود این جو اختناق شدید امام و مبارزین چگونه توانستند حرکت امام را در سال ۵۷ به پیروزی برسانند و رژیم پهلوی را ساقط کنند؟

- در این دوره مبارزین به دو بخش تقسیم می‌شوند: یک گروه مبارزین آشکار هستند، که این گروه هرچند مورد حمله و حمله‌ی رژیم قرار می‌گرفتند؛ ولی به نوعی رژیم را مشغول خود کرده و توان امنیتی و مقابله‌ی او را مستهلک می‌کردند. گروه دیگر مبارزین غیرآشکار بودند که به صورت غیرآشکار فعالیت‌های فرهنگی داشتند و جامعه را نسبت به مسائل آگاه می‌کردند. لذا در این زمان احیای نظریه‌ی شیعه در حوزه‌ی فلسفه‌ی سیاست با امام، یاران و شاگردان ایشان اتفاق می‌افتد.

فرهنگ پویا: من سوال خودم را این‌گونه طرح می‌کنم که در کنار کنترل‌های شدید حکومت، علاوه بر مقابله و معارضه‌ی روشنفکران لیبرال، کمونیست‌ها هم هستند. آن‌ها هم می‌گویند ما نظریه‌ی مبارزه داریم و برای بعد از شعارها و مبارزه نیز برنامه و طرح حکومت ایده‌آل را برای کشور داریم. این سوال مطرح می‌شود که چگونه و به چه شکلی تفکر و فلسفه‌ی سیاسی شیعه احیا می‌شود؟

- همان‌گونه که بیان شد علما زمینه‌های این تفکر را ایجاد کرده بودند و این مقدمات در فراز و نشیب‌هایی حاصل شده بود. البته در این مدت دشمنان دین و مخالفین ساکت ننشسته و برای تحمیل خواسته‌های خود بر جامعه‌ی مسلمین به‌ویژه جامعه‌ی شیعی و ایران، ساکت ننشستند. لذا در دوران نهضت امام خمینی برای انحراف حرکت دینی، روشنفکران اعم از لیبرال و کمونیست تمام سعی خود را کردند؛ اما امام در کنار اقدامات ظاهری و مقابله‌های با رژیم اقداماتی نیز برای تبیین فلسفه‌ی سیاسی شیعه و طرح حکومت اسلامی داشتند. از این‌رو در نجف درس‌های ولایت فقیه خود را شروع کردند. سپس این درس‌ها باتلاش شاگردان ایشان جزوه و کتاب شد. در خاطرات آیت‌الله مصباح هست که ایشان می‌گوید: «ما

ساختار سیاسی شیعه می‌شود.

فرهنگ پویا: به عنوان آخرین سوال، این دوره‌ی از مشروطه تا این‌جا که روحانیت پشت‌سر گذاشت چگونه بود؟ بر روحانیت چه گذشت یا بهتر بگوییم به دلدادگان اسلام ناب از روحانی و غیر روحانی چه گذشت؟

- وقتی تاریخ را بررسی می‌کنیم می‌بینیم واقعا از شروع زمان رضاخان وحشتناک است. از یک طرف فشار لیبرال‌ها، از یک طرف عدم‌آگاهی مردم، عدم اطلاع و مخفی ماندن برخی از واقعیات در نتیجه محکوم کردن‌ها، ترور شخصیتی تا ترور فیزیکی مبارزین و علما و... تمام این‌ها حرکت را خیلی سخت می‌کند. همان‌گونه که اشاره کردم همین عوام‌فربیی رضاخان، شعارها و نمایش‌های مردم‌داری او چقدر کار را برای رهبران دینی سخت می‌کرد. گفتم لیبرال‌ها با شعار ما می‌خواهیم اصلاحات و پیشرفت را در مملکت ایجاد کنیم آمدند و امور را در دست گرفتند! آن‌ها صریحا می‌گفتند: «دین و روحانیت عامل بدبختی و عقب ماندگی هستند، این‌ها نمی‌فهمند.» لذا در انقلاب سفید، شاه هم می‌آید سخنرانی می‌کند و می‌گوید این‌ها ارتجاع سیاه هستند! فشار حکومتی، نظامی، ساواک، زندان و شکنجه سر جای خودش و فشار جریان فکری لیبرال‌ها و کمونیست‌ها چه در عرصه‌ی هنر، فکر و... باشد و نگاه‌های تمسخرآمیز دینی، متهم کردن روحانیت به بیسوادی و... و کتاب‌ها و مجلات مختلفی که آن‌ها منتشر می‌کردند، نیز وجود داشت. آن‌قدر تهاجمات علیه دین فراوان بود که مرحوم آیت‌الله آسیدعزالدین زنجانی در جلسه‌ای که خدمت ایشان بودیم، می‌گفت: «در دهه‌ی سی خیلی از طلبه‌ها به فکر این افتادند بروند زبان فرانسه، آلمانی و انگلیسی یاد بگیرند تا بتوانند جواب هجمه‌ی شهوات داروین و سایر بحث‌هایی را که علیه دین است، بدهند. فشار بسیار شدید بود، به تعبیر مقام معظم رهبری آن‌وقت تهاجم فرهنگی جدی وجود داشت. روحانیت هم امکانات، اجازه و تربیون و فضا برای بیان واقعیات را نداشت. حتی در معیشت خود مشکل داشت. روحانیت باید تحت همه‌ی این فشارهای اجتماعی، فرهنگی، نظامی و سیاسی، این حرکت اسلامی را پیش می‌برد. حضرت آقا می‌فرمایند: «هیچ چیز نداشتیم و همه چیز علیه ما بود و هیچ تجربه‌ای هم نداشتیم.»

فرهنگ پویا: از این‌که وقت شریف خود را در اختیار این نشریه گذاشتید سپاس‌گزاریم.

با شهید بهشتی مباحثات مکرر در مورد مدل حکومتی اسلام داشتیم. از قبیل اقدامات در کنار مبارزات برای تبیین فلسفه‌ی سیاسی شیعه وجود داشت. «امثال علامه طباطبایی، شهید مطهری، شهید مفتح، شهید باهنر و... در دهه‌ی چهل و پنجاه که دهه‌ی غلبه مارکسیست و کمونیسم در دنیا است، در کنار مبارزات آشکار خود فعالیت‌های پنهانی نیز داشتند. در این دهه مخالفین تفکر اسلامی با ارائه‌ی افکار انحرافی در جهان تلاش‌های فراوانی داشتند که رژیم پهلوی برای مقابله با تفکرات دینی به‌ویژه شیعی از ترویج آن در داخل کشور استقبال می‌کرد؛ به همین دلیل هم بعضی از انقلابیون تحت تأثیر آن‌ها قرار گرفتند و تشکل‌های از قبیل مجاهدین خلق، چریک‌ها، فدائیان خلق و... شکل گرفت. متأسفانه برخی از جوانان مبارز جذب این گروه‌ها شدند. آمریکایی‌ها برای مقابله با مدل کمونیستی؛ انقلاب سفید را راه انداختند تا جلوی حرکت‌های خلق و طبقه‌ی کارگر را بگیرند. این یک بحث جدی و مهم از لحاظ فکری در آن زمان بود. علما در کنار مبارزه با افکار لیبرالاستی رژیم، با تفکرات کمونیستی هم مقابله کرده و مدل حکومتی و فلسفه‌ی آن‌ها را نیز نقد کرده و سعی بر آگاه کردن جامعه نسبت به این افکار داشتند. علامه طباطبایی در این زمینه کتاب‌های اصول فلسفه، روش رئالیسم و کتاب شیعه در اسلام را در این ایام به نگارش در آوردند. در واقع در این دوران مرجعیت سیاسی و مرجعیت علمی هم؛ مانند مرجعیت فقهی در اختیار علما است. درباره‌ی مرجعیت روحانیت، شهید مطهری، علامه طباطبایی، بازرگان و... مقاله دارند. مرحوم علامه یک بحثی راجع به ولایت دارند؛ ایشان معتقد است که ولایت سیاسی باید بعد از ائمه هم در عصر غیبت، با حضور مردم تداوم داشته باشد. ایشان می‌گویند حتی بعد از عصر غیبت نیز ولایت استمرار پیدا می‌کند. این بحث‌ها بحث‌هایی است که در آن دوران زمینه‌سازی فکری فلسفی را ایجاد می‌کرد تا تفکر شیعه مطرح شود. در مقابل، توده‌های کمونیستی و نگاه‌های لیبرالیستی نیز مطرح بود که برای مقابله با آن‌ها نیاز به بنیه‌ی فلسفی، فکری و اعتقادی داشت که بحث‌های علامه طباطبایی و شاگردان ایشان؛ مثل شهید مطهری، آیت‌الله مصباح و... که در متن مبارزه هم بودند، واقعا کمک کننده به این داستان بود؛ مثلا آیت‌الله مصباح نشریات بعثت را منتشر کردند که در حقیقت یک فضا سازی برای نظریه‌سازی فلسفه‌ی ساساسی شیعه بود. تمام این‌ها بستری را ایجاد کرد که امام ولایت فقیه را مطرح کند و بسط داده شود. در حقیقت طرح این بحث‌ها منجر به شکل‌گیری

شیخ گفت: «من از این

تفکرات غربی ناراحت

هستم.» چون شیخ کاملا

با تفکرات آن‌ها آشنا بود.

این‌ها به شیخ می‌گویند:

«ما الان در وسط نهضت

هستیم، شما اجازه بدهید

ما تثبیت بشویم، بعد با

این نوع تفکرات برخورد

می‌کنیم.» شیخ در جواب

آن‌ها می‌گوید: «این‌ها

هنوز تثبیت نشده، این‌گونه

لحن مقدسات را می‌نویسند.

اگر قوانین شرع تصویب

و تثبیت نشود که دیگر کار

بدتر می‌شود! امروز یک ذره

از این شاه می‌توسند.»

